

آیا فلما چهارگانه با یکدیگر افتلاف داشته اند؟

سوال کننده : سوران

پاسخ :

به گفته مذهب شما تفرقه ای که بین چهار خلفای راشدین (رضی الله عنه) پیش آمد در کدام حدیث به آن اشاره شده؟
دوست عزیز اگر شما قبل از اینکه این سؤال را مطرح کنید سَری به کتابهای خودتان می زدید و کمی مطالعه می فرمودید جواب سؤالتان را می یافتید و لازم نبود از ما بپرسید . حال ما در راستای خدمت به برادران مسلمان و عمل به آیه شریفه « تعاونوا علی البرّ و التقوی و لا تعاونوا علی الإثم و العدوان » و برای روشنگری و رفع ابهام از ذهن شما توجه تان را به مطالب زیر جلب می کنیم :

حضرت امیر ، ابوبکر را فردی مستبد می دانستند

ولکنک استبدتد علینا بالأمر وکننا نری لقرابتنا من رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ وسلم نصیباً حتّٰی فاضت عینا اُبی بکر...

صحیح البخاری: 82/5، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر.

بخاری می گوید :

امیرالمؤمنین علی به ابوبکر فرمود : تو در امر خلافت با ما مستبدانه برخورد نمودی و ما بواسطه قرابت و خویشاوندیمان با رسول خدا معتقدیم که حق و نصیبی در خلافت بعد از رسول خدا داریم (این کلمات را حضرت فرمودند) تا اشک از چشمان ابوبکر جاری شد .
در صحیح مسلم آمده :

استبدتد علینا بالأمر وکننا نحن نری لنا حقاً لقرابتنا من رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ وسلم...

صحیح مسلم : ج 5 ص 154، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم لا نورث ما ترکنا فهو صدقة .

امیرالمؤمنین به ابوبکر فرمود : تو در امر خلافت با ما مستبدانه برخورد نمودی و ما بواسطه قرابت و خویشاوندیمان با رسول خدا معتقدیم که حق خلافت بعد از رسول خدا از آن ماست .

نظر امیرالمؤمنین علی در باره ابوبکر و عمر

حضرت امیر علیه السلام و عباس عموی پیامبر اکرم ابوبکر و عمر را دروغگو ، گناهکار، پیمان شکن و خائن می دانستند.
به این عبارت دقت کنید مسلم در صحیحش می گوید :

فلما توفّی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ وسلم ، قال أبو بکر: أنا ولی رسول اللّٰه ، ... فقال أبو بکر: قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ وسلم : نحن معاشر الأنبیاء لا نورث، ما ترکناه فهو صدقة، فرأیتماه کاذباً آثماً غادراً خائناً ، ... ثمّ توفّی أبو بکر فقلت: أنا ولیّ

رسول الله صلي الله عليه وسلم و ولي أبي بكر، فرأيتماني كاذباً آثماً غادراً خائناً .

صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۵۲، کتاب الجهاد باب ۱۵ حکم الفی حدیث ۴۹، فتح الباری ج ۶ ص ۱۴۴.

عمر به امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه عليه و عباس عموي پیامبراکرم صلي الله عليه و آله و سلم مي گوید :

زمانی که رسول خدا صلي الله عليه (و آله) و سلم از دنیا رفت ، ابوبکر گفت من جانشین رسول خدا هستم ... أبو بکر گفت : رسول الله صلي الله عليه (وآله) و سلم فرموده است ما گروه پیامبران بعد از خود ارثی به جا نمی گذاریم ، هر آن چه بعد از خود به جا می گذاریم صدقه است (و باید برای عموم مسلمین صرف شود) شما نظرتان این بود که ابوبکر در گفتارش درغگو ، گناهکار ، پیمان شکن و خائن است ... سپس ابوبکر از دنیا رفت (بعد از مرگ او) من گفتم : من جانشین رسول خدا و ابوبکر هستم شما مرا هم مانند ابوبکر درغگو ، گناهکار ، پیمان شکن و خائن دانستید .

کراهت حضرت امیر از همنشینی با عمر

فأرسل إلي أبي بكر أن ائتنا ولا يأتنا أحد معك كراهية لمحضر عمر.

صحیح البخاری: 82/5، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، صحیح مسلم : 154/5، کتاب الجهاد، باب قول النبي(صلي الله عليه وآله وسلم) لا نورث... .

امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه عليه به دنبال ابوبکر فرستاد و پیغام داد تنها بیا و کسی را با خودت نیاور بخاطر اینکه از همنشینی با عمر کراهت داشت

کنار زدن حضرت از خلافت بخاطر عمل نکردن به سنت ابوبکر و عمر

... و خلا (عبد الرحمن بن عوف) بعلي بن أبي طالب ، فقال : لنا الله عليك ، إن وليت هذا الأمر ، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر.

فقال : أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه ما استطعت.

تاریخ الیعقوبی ج 2 ص 162، باب أيام عثمان بن عفان. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع شود به: تاریخ الطبری ج 3 ص 297.

(بعد از مرگ عمر وقتی شورای شش نفر می خواستند خلیفه انتخاب کنند) عبد الرحمان بن عوف امیرالمؤمنین علي بن أبي طالب صلوات الله و سلامه عليه را به کناری صدا زد و به ایشان عرض کرد : خداوند بین من و تو حاکم باشد ، اگر خلیفه شدی بین ما طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و روش ابوبکر و عمر حکم کن . امیرالمؤمنین علي بن أبي طالب صلوات الله و سلامه عليه به عبدالرحمان بن عوف فرمودند من تاجایی که توان داشته باشم در میان شما طبق کتاب خدا و سنت پیامبراکرم حکم خواهم نمود .

عدم همکاری حضرت با خلفا

عمر نزد ابن عباس می رود و از علي شکایت می کند :

أشكو اليك ابن عمك، سألته أن يخرج معي فلم يقبل، ولم أزل أراه واحداً فيم تظنّ موجدته ... قلت : يا أمير المؤمنين إنك تعلم، قال: أظنّه لا يزال كئيباً لفوت الخلافة! قلت: هو ذاك .

شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 12، ص 78، باب نكت من كلام عمر و سيرته و أخلاقه.

از پسر عمویت شکایت دارم ، از او درخواست نمودم (در جنگ) به همراه من بیاید قبول نکرد ، و دائماً او را غضبناک می بینم ، به نظر تو چرا از من غضبناک است ... ابن عباس می گوید : خودت می دانی ، عمر گفت : گمان می کنم غضب او بخاطر امر خلافت باشد ! ابن عباس می گوید : همینطور است .

نظر حضرت علي عليه السلام در مورد عثمان

اختلاف حضرت با عثمان و مخالفت عثمان با سنت نبوي

... عن مروان بن الحكم قال شهدت عثمان وعلياً رضي الله عنهما وعثمان ينهي عن المتعة وأن يجمع بينهما فلما رأي علي أهل بهما لبيك بعمرة وحجة قال ما كنت لأدع سنة النبي صلى الله عليه وسلم لقول أحد .

صحيح البخاري ج 2 ، ص 153 ، كتاب الحج ، باب التمتع والاقران والافراد بالحج وفسخ الحج لمن لم يكن معه هدي .

مروان بن حکم می گوید : علي و عثمان را دیدم در حالی که عثمان از متعه حج نهي می کرد و از جمع کردن بین عمره و تمتع نهي می کرد ، علي با مشاهده این صحنه به عنوان مخالفت با کار عثمان برای هر دو حج تلبیه گفت و فرمود لبيك بعمرة و حجة و در ادامه فرمود من سنت پیامبر را بخاطر حرف هیچ کس کنار نمی گذارم .

... عن شعبة عن عمرو بن مرة عن سعيد بن المسيب قال اختلف علي وعثمان رضي الله عنهما وهما بعسفان في المتعة فقال علي ما تريد إلي أن تنهي عن أمر فعله النبي صلى الله عليه وسلم قال فلما رأي ذلك علي أهل بهما جميعاً .

صحيح البخاري ج 2 ، ص 153 ، كتاب الحج ، باب التمتع والاقران والافراد بالحج وفسخ الحج لمن لم يكن معه هدي

سعید بن مسیب می گوید : بین علي و عثمان در منطقه عسفان بر سر متعه حج اختلاف پیش آمد ، پس علي به عثمان فرمود : به چه مجوزي از کاري که پیامبر امر فرموده اند نهي می کنی ؟ و زمانی که علي مخالفت عثمان را با سنت نبوي دید برای هر دو حج (عمره و تمتع) لبيك گفت .

فقال علي عليه السلام : لا أجد شراً منه ولا منهم ، ثم قال : هل تعلم عمر يقول : والله ليحملن بني أبي معيط علي رقاب الناس ...

شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 3 ، ص 31 ، باب ذكر المطاعن التي طعن بها علي عثمان والرد عليها و ج 6 ، ص 326 ، باب نبذ من كلام عمرو بن العاص .

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : من افرادی بدتر از عثمان و طایفه اش نیافتم ، سپس فرمود : آیا می دانی عمر در مورد او گفت : قسم به خدا (اگر خلیفه شود) بني ابي معيط را بر گردن مردم سوار می کند

نظر عمر درباره ابوبکر

... إنه بلغني ان قائلاً منكم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا فلا يغترن امرؤ أن يقول إنما كانت بيعة أبي بكر فلتة وتمت إلا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وفي شرها ...

صحیح البخاری ج 8 ، ص 25 و 26 ، کتاب المحاربین من اهل الكفر و الرده ، باب رجم الحبلي من الزنا إذا أحصنت .

عمر می گوید :

به من خبر داده اند که یکی از شما گفته است : اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می کنم ، فردی شما را گول نزد و بگوید : بیعت با ابوبکر لغزشی بود و تمام شد ، بلکه آگاه باشید که بیعت با ابوبکر لغزش بود ولیکن خداوند شرش را دفع نمود ...

مخالفت عمر با ابوبکر

روي أن عيينة والأقرع جاءا يطلبان أرضا من أبي بكر فكتب بذلك خطا فمزقه عمر رضي الله تعالى عنه وقال : هذا شيء يعطيكموه رسول الله صلى الله عليه وسلم تأليفا لكم فأما اليوم فقد أعز الله تعالى الإسلام وأغني عنكم فإن ثبتتم علي الإسلام وإلا فبيننا وبينكم السيف . فرجعوا إلي أبي بكر فقالوا : أنت الخليفة أم عمر ؟ بذلت لنا الخط ومزقه عمر ، فقال رضي الله تعالى عنه : هو إن شاء ووافقه ...

تفسیر الروح المعانی - آلوسی - ج 10 ، ص 122 ، ذیل آیه 60 سوره توبه ؛ کنز العمال ج 1 ، ص 315 ، باب الارتداد و أحكامه ، باب مسند أبي بكر الصديق ، حدیث 1479 ،

متقی هندی در کنز العمال داستان را این گونه روایت می کند :

عن طاووس قال قطع النبي صلى الله عليه وسلم لعيينة بن حصين أرضا فلما ارتد عن الاسلام بعد النبي صلى الله عليه وسلم قبض منه فلما جاء فأسلم كتب له كتابا فدفعه عيينة إلي عمر فشقه وألقاه وقال إنما كان لو أنك لم ترجع عن الاسلام فاما إذ ارتددت فليس لك شيء فذهب عيينة إلي أبي بكر فقال أما أنت الأمير أم عمر قال بل هو إن شاء الله قال فإنه لما قرأ كتابك شقه وألقاه فقال أبو بكر أما إنه لم يألني وإياك خيرا

(متقی هندی به نقل می کند : پیامبر اکرم قطعه زمینی را به لعینة بن حصین بخشیدند اما وقتی بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرتد شد زمین را از او گرفتند و وقتی دوباره مسلمان شد ابوبکر برای او سندی نوشت و وقتی عیینة سند را به عمر داد آن را پاره کرد و به زمین انداخت و به او گفت : این زمین زمانی مال تو بود که مرتد نشده بودی اما زمانی که مرتد شدی دیگر تمام حقوق تو سلب شد و هیچ حقی نداری . عیینة پیش ابوبکر رفت و به او گفت : تو امیری یا عمر ؟ ابوبکر جواب داد : اگر خدا بخواهد عمر امیر است . عینه گفت : زمانی که عمر سندی را که تو نوشته بودی خواند آن را پاره کرد و به زمین انداخت . ابوبکر جواب داد : اینده این کار برای من و تو خوب نبود؛

کنز العمال ج 3 ، ص 914 ، باب فصل فیما يتعلق بالإقطاعات ، باب مسند عمر ، حدیث 9151 ؛ شرح نهج البلاغة - ابن ابی الحدید - ج 12 ، ص 58 و 59 ، باب نکت من کلام عمر و سیرته و أخلاقه .

روایت شده که عیینة و اقرع پیش ابوبکر آمدند و از او زمینی طلب نمودند ابوبکر هم برایشان در کاغذی سندی تنظیم کرد و به آنها داد اما عمر آن را پاره کرد و به آنها گفت : این زمینی بود که رسول خدا بخاطر تألیف قلوب و بدست آوردن دل شما به شما بخشیده بود اما امروز خداوند به اسلام عزت بخشیده است و از شماها بی نیاز شده ایم اگر بر دین اسلام ثابت قدم می مانید خوب است و گرنه بین ما و شما شمشیر حکم می کند . عیینة و اقرع نزد ابوبکر برگشتند و به او گفتند : تو خلیفه ای یا عمر ؟ تو برای ما سند زمین را نوشتی ولی عمر آن را از بین برد . ابوبکر به آنها گفت : آری حکم من همان بود

ولكن اگر خدا بخواهد و عمر موافقت کند ...

سیف بن عمر عن الصعب بن عطية ابن بلال عن أبيه وعن سهم بن منجاب قال : خرج الأقرع والزبرقان إلي أبي بكر فقالا : اجعل لنا خراج البحرين ونضمن لك أن لا يرجع من قومنا أحد ، ففعل وكتب الكتاب ، وكان الذي يختلف بينهم طلحة بن عبید الله ، وأشهدوا شهودا بينهم منهم عمر فلما أتى عمر بالكتاب ونظر فيه لم يشهد ثم قال : لا ولا كرامة ، ثم مزق بالكتاب ومجاه ، فغضب طلحة وأتى أبا بكر فقال له : أنت الأمير أم عمر ؟ فقال : الأمير عمر غير أن الطاعة لي فسكت .

تاریخ مدینه دمشق - ابن عساکر - ج 9 ، ص 194 ، ترجمه أقرع بن حابس بن عقّال رقم 797 ؛ كنز العمال ج 12 ، ص 583 ، باب فضائل الفاروق ، حدیث 35812 و 35813 ، باب مسند عمر ،
(متقی هندی در حدیث 35813 می گوید :

عن نافع أن أبا بكر أقطع الأقرع بن حابس والزبرقان قطيعة وكتب لهما كتابا ، فقال عثمان : أشهدا عمر ، فإنه أحرز لأمركما و هو الخليفة بعده ، فأتيا عمر فقال : من كتب لكما هذا الكتاب ؟ قال : أبو بكر ، قال : لا والله ولا كرامة ! والله ليغلظن وجوه المسلمين ثم الحجارة ثم يكون لكما هذا ! وتفل فيه فمجاه ، فأتيا أبا بكر فقالا : ما ندري أنت الخليفة أم عمر ؟ ثم أخبراه : قال : إنا لا نجيز إلا ما أجازه عمر ؛ به نقل از تاریخ مدینه دمشق - ابن عساکر - ج 9 ، ص 196 ، ترجمه أقرع بن حابس بن عقّال رقم 797) .

متقی هندی نقل می کند : ابوبکر قطعه زمینی را به اقرع بن حابس و زبرقان داده بود و برای آنها سندی نوشته بود ، عثمان به آنها گفت : اگر می خواهید مالکیت شما به مشکل برنخورد عمر را شاهد بگیرید زیرا شاهد گرفتن او برای محکم کردن کار شما خوب است زیرا او خلیفه بعد از ابوبکر است ، آن دو پیش عمر آمدند ، عمر به آنها گفت : این سند را چه کسی برای شما نوشته است ؟ گفتند ابوبکر . عمر گفت : نه به خدا قسم (من این سند را قبول ندارم) شما با این کار همه مسلمانان را مضطرب و ناراحت می کنید زیرا اول جلوی مردم را می گیرید که در آن زمین نیایند و بعد آن زمین سنگ چین می کنید و بعد مال خودتان می شود ! سپس آب دهان در آن انداخت و نوشته های آن را محو کرد . اقرع بن حابس و زبرقان پیش ابوبکر آمدند و گفتند : ما نمی دانیم تو خلیفه ای یا عمر ؟ و داستان را از اول تا آخر برایش گفتند . ابوبکر جواب داد : ما چیزی را تا عمر اجازه ندهد نمی توانیم اجازه دهیم .

اقرع و زبرقان پیش ابی بکر آمدند و به او گفتند : خراج بحرین را به ما بده ما هم در مقابل تضمین می کنیم که هیچ یک از افراد قوم ما مرتد نشود ، ابوبکر قبول کرد و خراج بحرین را برای آنها قرار داد و سندی مبنی بر قبول این مطلب به آنها داد ، واسطه میان آنها و ابوبکر ، طلحة بن عبیدالله بود ، بعد از اینکه ابوبکر به آنها سند داد آنها شاهدانی بر وقوع این ماجرا گرفتند که یکی از شاهدان عمر بود . اما زمانی که حکم ابوبکر را برای عمر آوردند و او آن را دید حاضر نشد شهادت دهد و گفت من این مطلب را قبول ندارم ، سپس نامه را پاره کرد و نوشته های آن را از بین برد ، در این هنگام طلحة غضبناک شد و پیش ابوبکر آمد و گفت : امیر توئی یا عمر ؟ ابوبکر گفت : (در حقیقت) عمر امیر است اما مردم از من اطاعت می کنند ، طلحة بعد از شنیدن این حرف ساکت شد .

عن عمر بن يحيى الزرقى قال : أقطع أبو بكر طلحة ابن عبید الله أرضا وكتب له بها كتابا ، وأشهد له بها ناسا فيهم عمر ، فأتيا طلحة عمر بالكتاب فقال : اختم علي هذا : فقال : لا أختم ، أهذا كله لك دون الناس ! قال فرجع طلحة مغضبا إلي أبي بكر

فقال : والله ! ما أدري أنت الخليفة أم عمر ! قال : بل عمر ولكنه أبي (أبو عبید فی الأموال) .

الأموال - قاسم بن سلام - ج 2 ، ص 145 ، باب الإقطاع ، حديث 590 ؛ كنز العمال ج 12 ، ص 546 ، باب فضائل الفاروق ، حديث 35738 (به نقل از أبو عبید قاسم بن سلام در کتاب الأموال) .

عمر بن یحیی زرقی می گوید : ابو بکر به طلحة بن عبید الله زمینی داده بود و سندی هم برای طلحة نوشته بود و برای تثبیت این مطلب عده ای از مردم را شاهد گرفت که یکی از آنها عمر بود ، طلحة نزد عمر آمد و به او گفت : پای این سند مهر بزن ، عمر گفت : مهر نمی زنم ، آیا کل این زمین مال توست و دیگران در آن سهمی ندارند ! عمر بن یحیی می گوید: طلحة خشمگین شد و با همان حال نزد ابوبکر رفت و گفت: به خدا قسم من نمی دانم تو خلیفه ای یا عمر ؟ ابوبکر گفت : (در حقیقت) عمر خلیفه است ولی از مهر زدن پای سند امتناع کرد .

خالد بن ولید را عزل نمی کنم

توجه و مطالعه داستان خالد بن ولید رازهای نهفته را آشکار می کند

ولما بلغ الخبر أبا بكر وعمر رضي الله عنهما قال عمر لأبي بكر رضي الله عنه إن خالداً قد زني فارجمه قال ما كنت لأرجمه فإنه تأول فأخطأ قال فإنه قتل مسلماً فاقتله به قال ما كنت لأقتله به إنه تأول فأخطأ قال فاعزله قال ما كنت لأشيم سيفاً سله الله عليهم أبداً

وفيات الأعيان ج 6 ، ص 15 ، حرف الواو ، ذیل ترجمه وثیمة ابن الفرات رقم 769 ، که در رقم 294 (ذیل رقم 769) داستان مالک بن نويرة را ابن خلکان نقل می کند .

ابن خلکان نقل می کند : وقتی که خبر زناي خالد بن ولید با همسر مالک بن نويرة به ابوبکر و عمر رسید ، عمر به ابوبکر گفت : خالد زنا کرده است او را سنگسار کن . ابوبکر گفت من او را سنگسار نمی کنم او مجتهدی است که در اجتهادش به خطا رفته است. عمر به ابوبکر گفت: او مسلمانی را کشته است، او را بکش (به قتل برسان ، او را قصاص کن) ، ابوبکر گفت : او را نمی کشم او مجتهدی است که در اجتهادش به خطا رفته است. عمر به ابوبکر گفت : پس او را عزل کن . ابوبکر جواب داد : من شمشیری را که خداوند بر سر آنان از نیام بیرون کشیده است هیچ وقت در غلاف نمی کنم .

عجب دینی !!! نه زناي محصنه مجازاتی دارد نه قتل مسلمان ، دوست گرامی فکر می کنم برای تبلیغ دین تان همین يك فتوا بس باشد .

نظر عمر درباره عثمان :

عن الزهري عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس قال بينا أنا أمشي مع عمر يوماً إذ تنفس نفساً ظننت أنه قد قضبت أضلاعه فقلت سبحان الله والله ما أخرج منك هذا يا أمير المؤمنين إلا أمر عظيم فقال ويحك يا ابن عباس ما أدري ما أصنع بأمة محمد صلي الله عليه وسلم قلت ولم وأنت بحمد الله قادر أن تضع ذلك مكان الثقة قال إني أرك تقول إن صاحبك أولي الناس بها يعني علياً رضي الله عنه قلت أجل والله إني لأقول ذلك في سابقته وعلمه وقربته وصهره قال إنه كما ذكرت ولكنه كثير الدعابة فقلت فعثمان قال فوالله لو فعلت لجعل بني أبي معيط علي رقاب الناس يعملون فيهم بمعصية الله والله لو فعلت لفعل ولو فعل لفعلوه فوثب الناس عليه فقتلوه ...

الإستيعاب ج 3 ، ص 1119 ، ذیل ترجمه امیرالمؤمنین رقم 1855 ؛ تاریخ مدینة دمشق ج 44 ، ص 439 ، ذیل ترجمه عمر بن الخطاب رقم 5206 ؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، و ج 12 ص 52 باب نکت من کلام عمر و سیرته و أخلاقه و ج 12 ، ص 259 ، باب الطعن التاسع ما روي عنه من قصة الشوري ، وكونه خرج بها عن الاختيار والنص جميعا ، وانه ذم كل واحد ، بأن ذكر فيه طعنا ثم أهله للخلافة بعد أن طعن فيه ... ؛ كنز العمال ج 5 ، ص 738 ، ح 14262 ، باب خلافة اميرالمؤمنين عثمان بن عفان و ج 5 ، ص 741 ، ح 14266 ، باب خلافة اميرالمؤمنين عثمان بن عفان ،

در آنجا به نقل از عمر می گوید :

أواه كلف بأقاربه ، ثم قال : لو استعملته استعمل بني أمية أجمعين أكتعين ويحمل بني أبي معيط علي رقاب الناس ، والله لو فعلت لفعل ذلك لسارت إليه العرب حتي تقتله ، والله لو فعلت لفعل والله لو فعل لفعلوا

متقي هندی (صاحب کنز العمال) می گوید : عمر گفت : اوه او تمام فامیل هایش را بر سر کار می آورد اگر عثمان را بعد از خودم بعنوان خلیفه قرار دهم تمامی بنی امیه را در رأس دستگاه حکومت قرار می دهد و کارها و مسؤولیت ها را بین آنه تقسیم می کند و بنی ابی معیط را بر گردن مردم سوار می کند اگر او را بعد از خودم بعنوان خلیفه قرار دهم همین کار را می کند در نتیجه تمامی عرب بر علیه او شورش می کنند تا اینکه او را به قتل می رسانند قسم به خدا اگر او را بعد از خودم بعنوان خلیفه قرار دهم همین کار را می کند و قسم به خدا اگر عثمان این کار را بکند تمامی عرب بر علیه او شورش می کنند و او را به قتل می رسانند .

ابن عباس می گوید : روزی با عمر قدم می زد ناگهان نفس عمیقی کشید که من گمان کردم استخوانهای پهلوی در هم فشرده شد ، گفتم سبحان الله یقیناً امر عظیمی پیش آمده است که اینگونه آه می کشی . عمر گفت : وای بر تو ای پسر عباس ! من نمی دانم بعد از من چه بلائی بر سر امت محمد می آید ! ابن عباس می گوید : گفتم چرا نگرانی بحمدالله تو قادری که فردی امین را بعنوان خلیفه بعد از خودت انتخاب کنی . عمر گفت : من می دانم تو علی را از همه مردم سزاوارتر بر خلافت می دانی . ابن عباس می گوید : گفتم بله همینطور است . عمر گفت : من هم طبق شناختی که از علی نسبت به سابقه اش در اسلام و علمش و خویشاوندی اش با رسول خدا و دامادی ایشان دارم، نظرم همین است و او از همه مردم سزاوارتر بر خلافت است ولی زیاد مزاح می کند . ابن عباس می گوید : گفتم عثمان برای خلافت چگونه است ؟ گفت: به خدا قسم اگر او را بعد از خودم خلیفه قرار دهم بنی ابی معیط را بر گردن مردم سوار می کند و آنها هم در میان مردم با معصیت خدا حکمرانی می کنند . پس مردم علیه عثمان شورش می کنند و او را به قتل می رسانند .

جل الخالق عمر اینقدر برای امت دلسوزی می کند و به فکر عاقبت امت اسلامی است اما آیا پیامبری که 23 سال برای امت زحمت کشید به اندازه عمر دلش برای امت نمی سوزد و کسی را تعیین نمی کند؟!!!

فنظر (عمر) اليهم، فقال: اكلکم يطمع بالخلافة بعدي؟ فوجموا عن الكلام! فأعاد عليهم القول ثانياً، فأنبري إليه الزبير قائلاً، «ما الذي يبعدها - اي الخلافة - منا؟ وليتها أنت، فقلت بها. ولسنا دونك في قريش، ولا في السابقة، ولا في القرابة . . . أقبل علي عثمان، فقال: هيهأ اليك كأنني بك قد قلدتك قريش هذا الأمر لحبها اياك، فحملت بني أمية وبني أبي معيط علي رقاب الناس وآثرتهم بالفي. فسارت اليك عصابة من ذؤبان العرب، فذبحوك علي فراشك ذبحاً، . . . (قال ابن أبي الحديد: ذكر هذا الخبر كله شيخنا أبو عثمان في كتاب السقيانية) .

شرح ابن أبي الحديد ج 1 ص 185 و 186، باب قصة الشوري؛ قال المسعودي في مروج الذهب ج 3 ص 253، ان الجاحظ ألف كتاباً في نصره معاوية بن أبي سفيان. تاريخ الطبري ج 3 ص 294 قصه الشوري.

(عمر بعد از ضربتی که ابولؤلؤ به او زد در بستر مرگ بود) به اطرافیان نگاه کرد و گفت: حتما همه شما بعد از من طمع خلیفه شدن را دارید؟ هیچ کدام جواب ندادند. عمر بار دوم حرفش را تکرار کرد، زبیر رو به عمر کرد و گفت چه چیزی می خواهد خلافت را از ما دور کند؟ تو خلیفه شدی (پس چرا ما خلیفه نشویم؟) در حالی که ما در قبیله قریش از تو کمتر نیستیم نه سابقه ما در اسلام از تو کمتر است و نه خویشاوندیمان! ... عمر رو به عثمان کرد و گفت: کوتاه بیا گویا می بینم قریش بخاطر علاقه ای که به تو دارند قلاده خلافت را بر گردنت می اندازند، تو هم بنی امیه و بنی ابی معیط را بر گردن مردم سوار می کنی و فقط فی (مالی که در جنگها بدون خونریزی به دست مسلمین می رسد و اختصاص به رسول خدا و اهل بیت ایشان دارد) را مخصوص آنها قرار می دهی. پس گرگان درنده عرب بر تو هجوم می آورند و سر تو را در خانه ات می برند، ... (ابن ابی الحديد می گوید این روایت استاد ام ابو عثمان بطور کامل در کتاب سفینیه خودش آورده است).

مخالفت صحابه با نصب ابوبکر

... عن عمر: حين توفي الله نبيّه صلي الله عليه وسلم انّ الأنصار خالفونا، واجتمعوا بأسره في سقيفة بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير ومن معهما.

صحیح البخاری ج 8 ص 26، کتاب المحاربین، باب رجم الحبلي من الزنا.

بخاری از عمر نقل می کند:

زمانی که رسول خدا از دنیا رفت، (وقتی خواستیم برای ابوبکر بیعت بگیریم) انصار با ما مخالفت نمودند و همگی در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و همچنین علی و زبیر و همراهانشان با ما مخالفت کردند. یعقوبی نقل می کند:

تخلف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار، ومالوا مع علي بن أبي طالب، منهم: العباس بن عبد المطلب، والفضل بن العباس، والزبير بن العوام بن العاص، وخالد بن سعيد، والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبو ذر الغفاري، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب.

تاریخ الیعقوبی: ج 2 ص 124، باب خبر سقیفة بنی ساعدة و بیعة ابي بكر.

عده ای از مهاجرین و انصار از بیعت کردن با ابوبکر سر باز زدند و مایل بودند که با علی بیعت کنند که بعضی از آنها عبارت بودند از: عباس بن عبد المطلب، و فضل بن عباس، و زبیر بن عوام بن عاص، و خالد بن سعید، و مقداد بن عمرو، و سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و عمار بن یاسر، و براء بن عازب، و ابي بن کعب. زبیر بن بکار نقل می کند:

لما بويع أبو بكر واستقر أمره، ندم قوم من الأنصار علي بيعته ولام بعضهم بعضاً وذكروا علي بن أبي طالب وهتفوا باسمه.

الموفقيات: 583.

زمانی که مردم با ابوبکر کردند و خلیفه شد عده ای از انصار از بیعت کردن با او پشیمان شدند و بعضی از آنان بعض دیگر را ملامت و سرزنش می کردند (چرا به ما گفتید با ابوبکر بیعت کنیم) و از علی بن ابی طالب سخن می گفتند و نام او را با صدای بلند می بردند (و از او به نیکی یاد می کردند و فضائل او و لیاقت او را برای منصب خلافت بیان می کردند) .

مخالفت صحابه با نصب عمر

لَمَّا اسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا قَالَ لِمُعَيْبِ الدُّوسِيِّ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي اسْتِخْلَافِي عُمَرَ قَالَ : كَرِهَهُ قَوْمٌ ، وَرَضِيَهُ قَوْمٌ آخَرُونَ قَالَ فَالَّذِينَ كَرِهُوهُ أَكْثَرُ أَمْ الَّذِينَ رَضُوهُ ؟ قَالَ : بَلِ الَّذِينَ كَرِهُوهُ

الآداب الشرعية: ج 1 ، ص 71 ، باب : فَصْلُ (فِي حِفْظِ اللِّسَانِ وَتَوَقِّي الكَلَامِ) به تحقیق شعیب الأرنؤوط/ عمر القیام، ط. مؤسسة الرسالة - بیروت، سنة النشر: 1417، (3 جلدی) .

زمانی که ابوبکر عمر را به عنوان خلیفه منسوب کرد به معیقب دوسی گفت : نظر مردم نسبت به انتصاب عمر به خلافت چیست ؟ معیقب دوسی گفت : عده ای از این کار تو ناراضی هستند و عده ای رضایت دارند. ابوبکر پرسید: مخالفین با نصب عمر بیشترند یا موافقین با او؟ معیقب دوسی جواب داد : مخالفین بیشترند .
ابن عساکر نقل می کند :

دخل علي أبي بكر طلحة والزبير وعثمان وسعد وعبد الرحمن وعلي بن أبي طالب فقالوا: ماذا تقول لربك وقد استخلفت علينا عمر .

تاریخ مدینة دمشق: ج 44 ص 248، ذیل ترجمه عمر بن الخطاب بن نفیل ... ؛ تاریخ المدینة لابن شبة النمیری: ج 2 ص 666 ، باب ذکر عهد أبي بكر " إلی عمر " واستخلافه إياه ووصيته إياه .

(وقتی ابوبکر عمر را به خلافت منصوب کرد) طلحة و زبیر و عثمان و سعد و عبد الرحمن و علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر او وارد شدند و به او گفتند : به خداوند چه جوابی خواهی داد در حالی که عمر را به عنوان خلیفه بر ما منصوب کرده ای ؟

موقع الشیخ

زکوة الشیخ بن سنیات

مؤسسة تحقیقات حضرت ولی عصر (عج)